

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، بهار ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۵، ص ۱۰۱-۱۴۲

مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان

دکتر ابراهیم باوفا*

حکومت خوارزمشاهیان از جمله دولت‌های ترک تبار بود که در دوران ضعف و تجزیه حکومت سلجوقیان در خوارزم پا گرفت. از آن جا که هر حکومتی در سده‌های میانه برای مشروعیت اداره قلمرو خویش به حمایت معنوی خلیفه بغداد نیاز داشت، خوارزمشاهیان، به ویژه اتسز و علاء الدین تکش، در برابر دستگاه خلافت، سیاست قابل انعطافی در پیش گرفتند. آنها پس از یک پارچه کردن سیاسی بخش شرقی عالم اسلام کوشیدند نهاد خلافت را تحت نفوذ و سلطه خود درآورند. در این نوشتار، مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان با خلفای عباسی از آغاز تا واپسین روزهای امپراتوری مطالعه و مرور شده است.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، خوارزمشاهیان، خوارزم، اتسز، علاء الدین تکش، الناصرالدین الله، سلطان محمد، سلطان جلال الدین مینکبُرنی.

مقدمه

خوارزمشاهیان، سلسله‌ای از دودمان‌های ترک تبار بودند که در فاصله سال‌های ۴۹۱هـ / ۱۰۹۸م تا ۶۲۸هـ / ۱۲۳۱م بر محدوده وسیعی از ولایات شرق عالم اسلام فرمان‌روایی کردند. دودمان خوارزمشاهی در دوران حاکمیت یک‌صد و سی هفت ساله خود، با شش تن از خلفای عباسی مقارن بودند، و در طی این ایام، برای تأمین استقلال سیاسی حکومت خوارزمی در مقابل سلاجقه و گسترش نفوذ خود در سرزمین‌های شرقی، به پشتیبانی خلافت عباسی به عنوان تنها نهاد مشروع برای پیش‌برد مقاصد خود نیاز داشتند، از این رو، در حدود نیم قرن از دوره حکمرانی در برابر عباسیان، سیاست قابل انعطافی در پیش گرفتند، اما زمانی که رقبای موجود در منطقه را پشت سر گذاشتند و بر دول هم‌جوار، به ویژه حکومت سلاجقه عراق عجم، غلبه یافتند، به انحای گوناگون کوشیدند سلطنت و مقام پادشاهی را در حد سلاطین بویه و سلاجقه بزرگ و حتی فراتر از آنها ارتقاء بخشند و رسماً دستگاه خلافت را تحت نفوذ و سلطه نظام خوارزمشاهی درآوردند. این امر، موجب اصطکاک حکومت خوارزمی و خلافت عباسی شد و از این دوره، سیاست خوارزمشاهیان و عباسیان بر اساس برخوردها و تحرکاتی بر ضد یک‌دیگر بوده است که نتیجه این اختلاف، از هم پاشیدن دولت خوارزمشاهیان، فروپاشی خلافت عباسیان و سلطه مرگ‌بار مغولان بر شرق عالم اسلامی بود.

خاستگاه دولت پادشاهان خوارزم

انوشکین^۱، جد دودمان خوارزمشاهیان، غلام «بلکیاک»^۲ یکی از امیران سلجوقی بود که توسط او، به دربار سلجوقیان راه یافت و از سوی سلطان ملکشاه (حک: ۴۸۵ – ۴۶۵هـ/۱۰۹۲-۱۰۷۳م) منصب طشت داری که از ارکان مقامات اداری به شمار می‌رفت، همراه با «شحنگی خوارزم» در دست گرفت و تا عهد برکیارق (حک: ۴۹۸ – ۴۸۷هـ/۱۱۰۵-۱۰۹۴م) بر این منصب باقی ماند.^۳ وی به تصریح مورخان، ترک نژاد و از

تیره بکتلی و از ترکان اغوز بوده است.^۴ انوشتگین، فرزند ارشد خود، محمد را به وجهی نیکو با آداب سیاست و رسوم ریاست آشنا ساخت و او را به خدمت سپاه سلطان برکیارق در آورد و او نیز به پاس خدماتی که همراه امیر داذحیسی بن التونتاق، سردار برجسته سلجوقی در خراسان، برای فرو نشاندن شورش «قودن» و «یارققاش» دو تن از مدافعان ارسلان ارغون مدعی سلطنت در خراسان، از خود نشان داد، از سوی سلطان به حکومت خوارزم منصوب گردید و از این زمان تا هجوم مغول، حکمرانی خطه مزبور به مدت یک صد و بیست و شش سال به دست اولاد انوشتگین اداره شد.^۵ به گفته مورخان، قطب الدین محمد (حک: ۵۲۱ - ۴۹۱ هـ / ۱۱۲۷ - ۱۰۹۸ م)، در خلال سه دهه مقام خوارزمشاهی به غیر از شورش طغرلتکین^۶، با رویداد مهمی در خوارزم روبه رو نشد، از این رو با فراغت و آسودگی خاطر، در طی بروز منازعات جاننشینی در مغرب ایران، بارها در کنار سلطان سنجر، فرمان‌روای مقتدر سلجوقی^۷، (حک: ۵۵۲ - ۴۹۰ هـ / ۱۱۵۷ - ۱۰۹۷ م) برضد مدعیان تاج و تخت پادشاهی مبارزه کرد^۸ و برای تحکیم مناسبات سیاسی با او، هر سال شخصاً نزد وی به خراسان می‌رفت و در بعضی مواقع، فرزندش اتسز را به مرو می‌فرستاد. او با سیاست دوراندیشانه، بنیان حکومتش را استوار نمود و با اظهار اطاعت و فرمان‌برداری، نظر سلطان سلجوقی را به خود جلب کرد و زمینه سلطنت و پادشاهی اولاد خویش را فراهم ساخت.^۹

آغاز مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان

پس از مرگ محمد در سال ۵۲۱ هـ / ۱۱۲۷ م، فرزندش اتسز، بر تخت سلطنت جلوس کرد.^{۱۰} دوران زمام‌داری وی را از حیث موضع‌گیری سیاسی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد؛ دوره اول، از سال ۵۲۱ هـ / ۱۱۲۱ م. آغاز و تا سال ۵۳۹ هـ / ۱۱۳۴ م ادامه می‌یابد. در این دوره، خوارزمشاه به دلیل هوش و درایت خود، از سوی سنجر، فرماندهی بخشی از عملیات‌های نظامی را به عهده گرفت و با کارایی و مهارت‌های رزمی خود، توانست مقام

و برتری خود را به دیگران نشان دهد و راه را برای استقلال خوارزم هموار سازد. بدین منظور، در نیمه نخست حکمرانی اتسز، در رکاب سنجر به او وفادار بود.^{۱۱} اتسز به رغم وفاداری و فرمان برداری ظاهری از سنجر در نیمه دوم حکمرانی، تحولات بنیادی را در عرصه نظام سیاسی خوارزم آغاز کرد و محتاطانه در میان دو قدرت همسایه؛ یعنی سلجوقیان و قراختائیان، شالوده‌های سیاست مستقل اخلاف خود را بنیان نهاد. در این دوره، او تلاش کرد با هدف جهاد بر ضد کفار و دفاع از مرزهای مسلمین، مرزهای طولانی و آسیب‌پذیر خوارزم را از صحراگردان کفار مصون دارد؛ بدین اعتبار عالمان و فقیهان او را غازی نامیدند.^{۱۲} سپس مناطق سوق الجیشی هم‌چون دشت‌های میان دریاچه آرال و خزر، منقشلاق و قسمت سفلی سیحون را از اترار^{۱۳} تاجند - تخته پرش تهاجمات به خوارزم تصرف کرد.^{۱۴} در پی این اقدام برای رهایی از سلطه حکومت سلجوقی خراسان و مشروعیت بخشیدن به مبارزات سیاسی علیه آن، در صدد برقراری مناسبات سیاسی با خلیفه عباسی، المقتفی (حک: ۵۵۵ - ۵۳۰هـ / ۱۱۶۰ - ۱۱۳۶م) برآمد. او در اوضاعی به امنیت خوارزم و نفوذ در شرق عالم اسلام می‌اندیشید که خلیفه عباسی نیز در تلاش برای تجدید حیات رهبری نهاد خلافت و غلبه بر حکومت سلجوقی در مغرب ایران بود؛ بنابراین با فرستادن نامه‌هایی به گرگانج، او را بر ضد سنجر تشویق و تحریض کرد.^{۱۵} اتسز با تحصیل مشروعیت از دستگاه خلافت، نیروهای سنجر را در خوارزم توقیف و اموال آنها را مصادره کرد و راه‌های ارتباطی خوارزم به خراسان را مسدود ساخت و نشان داد دیگر دست‌نشانده حکومت سلجوقی نیست و به حکمرانی مستقل خوارزمی می‌اندیشد.^{۱۶} وی هم‌زمان با این اقدام، گورخان، فرمان‌روای قراختایی^{۱۷} را بر ضد سنجر برانگیخت و با سود جستن از توان نظامی او در واقعه قظوان^{۱۸} در سال ۵۳۶هـ / ۱۱۴۱م، حیثیت سیاسی و اقتدار دولت سلجوقی را در هم شکست و در پی هزیمت سلطان از قراختائیان، شهرهایی از خراسان به ویژه مرو، دارالملک سلجوقیان را اشغال و خزانه دولتی را با خود به خوارزم برد.^{۱۹}

به گفته مورخان، سلطان سنجر پس از این واقعه، دوبار در سال‌های ۵۳۸هـ / ۱۱۴۳م

و ۵۴۲هـ / ۱۱۴۷م به خوارزم لشکر کشید، اما به رغم پیشرفت‌هایی، با مقاومت خوارزمیان روبه‌رو گشت و از خوارزم بیرون رانده شد.^{۲۰} او به دلیل حضور نیروهای قراختایی در ماوراء النهر و ترکمنان غز، مجبور شد از تحرکات نظامی علیه خوارزم چشم‌پوشد و در مقابل ادعای قدرت و شورش‌های اتسز، او را با ارسال هدایا و تحفه‌ها آرام نگه دارد.^{۲۱}

به گفته ابن اثیر، پس از استیلای قراختاییان بر شهرهای اسلامی، سلطان سنجر با ترکمنان غز که قارلوق‌ها با پشتیبانی گورخان، آنان را از ماوراء النهر بیرون رانده بودند، روبه‌رو گردید و بنیان حکومت سلجوقی، وقتی که غزان، سنجر را اسیر و اهالی شهرهای خراسان را قتل و غارت کردند (۹ - ۵۴۸ هـ / ۴ - ۱۱۵۳ م)، متزلزل شد.^{۲۲} در این میان، اتسز به منظور حفظ امنیت سرحدات جنوبی خوارزم و جلوگیری از فتنه غزان و نفوذ در خراسان، قلعه آمویه، نزدیک‌ترین راه خوارزم به مرو و نقطه سوق الجیشی گذار نهر آمودریا به ماوراء النهر^{۲۳}، را تحت کنترل درآورد تا از آن به عنوان پایگاهی محکم بر ضد غزان و تسلط بر خراسان استفاده کند.^{۲۴} آن‌گاه با نوشتن نامه‌هایی به قلم رشیدالدین وطواط، دبیر و صاحب دیوان رسائل خوارزم، به بغداد ضمن یادآوری روابط دوستانه سابق و ستودن دودمان مزبور به جهاد، به غزوات خود با کفار اشاره کرد و این خدمات را پاسداری از دیار مؤمنین و نصرت اسلام قلمداد کرد. سپس با برشمردن شایستگی‌ها و توان‌مندی‌های حکومت خوارزم تلاش کرد خلیفه عباسی، المقتفی لامرالله، را متقاعد کند که شایستگی حکومت بر خراسان را دارد.^{۲۵} هم‌چنین درصدد برآمد با برقراری مناسبات سیاسی وسیع با دولت‌های هم‌جوار و استفاده از نیروهای اعزامی آن‌ها، خود در رأس لشکریان، از قتل و غارت غزان در خراسان جلوگیری کند.^{۲۶} خوارزمشاه هم‌زمان با این فعالیت‌های سیاسی با ملوک هم‌جوار، بر ضد غزان وارد عمل شد و بر آنان چیره گشت و با این اقدام، توانایی خود را در اعاده نظم در امور خراسان، تثبیت کرد.^{۲۷}

مبارزات سیاسی تکش با الناصر لدین الله عباسی

وقتی که اوضاع برای پیش‌برد اهداف سیاسی اتسز مطلوب و آماده شد، او در ناحیه

خبوشان بیمار گشت و در نهم جمادی الآخر سال ۵۵۱هـ / ۱۱۵۶م درگذشت.^{۲۸} پس از وی فرزندش، ایل ارسلان (حک: ۵۶۸ - ۵۵۱هـ) برای پی‌گیری فعالیت‌های سیاسی پدر، ابتدا جانب غیاث الدین محمد بن محمود، حکمران سلاجقه عراق را گرفت و خواستار بهبود روابط او با تختگاه عباسی شد، زیرا نمی‌خواست محمود بن محمد به عنوان جانشین سلطان سنجر به رسمیت شناخته شود، اما پس از درگذشت غیاث الدین و انتقال قدرت به اتابک شمس الدین ایلدگز، سیاست خود را تغییر داد و در مقابل محمود خان و ای‌به قرار گرفت و شهرهای جرجان و نسا را تصرف کرد.^{۲۹} ای‌به در پی پیشرفت نیروهای خوارزمی به شمس الدین دربارهٔ اهدافش هشدار داد و شمس الدین نیز با فرستادن رسولی به نزد خوارزمشاه، خراسان و خوارزم را متعلق به دودمان سلجوقی دانست، اما چون کارگر نیفتاد به خوارزم لشکر کشید و در نبرد با ایل ارسلان در بسطام، از وی شکست خورد^{۳۰} و به دنبال آن، خوارزمشاه تمامی شهرهای خراسان را به طور یک‌پارچه تحت حاکمیت دولت خوارزمی درآورد^{۳۱} و نیرومندترین فرمان‌روای بخش شرقی عالم اسلام شد و در اندیشه مقابله با قراختاییان برآمد تا به نفوذ آنها در ماوراءالنهر خاتمه دهد، اما مرگ نابهنگام وی در نوزدهم رجب سال ۵۶۸هـ / ۱۱۷۳م و بروز چند جنگ داخلی بین خوارزمشاهیان، کام‌یابی‌های خوارزمیان را کند کرد.^{۳۲}

پس از او، همسرش، ترکن خاتون، از دوری تکش^{۳۳} در منطقه جند استفاده کرد و فرزند کوچکش، سلطان شاه محمود را به تاج و تخت رساند و خود، زمام امور را در دست گرفت. تکش که از به رسمیت شناختن و اطاعت از او سر باز زده بود به بلاساقون، مرکز حکمرانی قراختاییان رفت و نظر دختر گورخان را در قبال پرداخت مالیات سالیانه به حکومت قراختایی در صورت پیروزی بر سلطان شاه جلب کرد و در معیت فوما^{۳۴}، فرمانده سپاه قراختایی، به طرف خوارزم به راه افتاد. سلطان شاه و ترکن خاتون با نزدیک شدن سپاه خارجی، مرکز قدرت را رها کردند و تکش به کمک نیروهای بیگانه وارد شهر گرگانج شد و در روز دوشنبه، ۲۲ ربیع الآخر سال ۵۶۸هـ بر اریکه سلطنت جلوس کرد.^{۳۵}

تکش، گرچه تخت پادشاهی را مدیون قراختاییان بود، درصدد رهایی از یوغ آنها برآمد.

بدین منظور، وی، ارسال خراج به بلاساقون را متوقف کرد و مأمور وصول مالیات قراختا را به قتل رساند و مورد حمله آنان قرار گرفت. خوارزمیان بر خلاف تصور نیروهای متفق بودند که^{۳۶} از اقتدار خوارزمشاه و استقلال مملکت خود دفاع کرده و ظفر یافتند.^{۳۷} بنابراین، حکومت خوارزم از انقیاد قراختا رهایی یافت و تکش را بر آن داشت به پیروزی خود بر ضد کفار قراختا با اتکا بر نیروی انسانی ولایت جند، ادامه دهد.^{۳۸} تکش در این منطقه با اتخاذ سیاست دینی مبنی بر گسترش مرزهای سیاسی اسلام و زدودن نشانه‌های کفر برای نفوذ در مناطق شمالی سیحون سود جست و مناطقی، چون «بار جلیخ کنت»، «سغناق»، «رباطات» و «طغانین» را تصرف کرد^{۳۹} و با تشکیل ارتشی نیرومند، از سرحدات شمالی سیحون که از سوی ترکان و قراختاییان آسیب‌پذیر بود، حراست نمود و سپس فرمان‌روای «سغناق» و «البقراوزان» رئیس قبیله «اوران» از قیچاق‌ها را با خود بر ضد «ملاعین قتا» متحد کرد^{۴۰} و توانست پیروزی‌هایی تا ولایات کفار، یعنی «طراز»،^{۴۱} به دست آورد.^{۴۲} اهمیت پیروزی خوارزمشاه بر کفار قراختایی در آن بود که وی اهداف سیاسی خود را با دین درآمیخت و به «مجاهد غازی» ملقب گردید.^{۴۳} پس از این پیروزی، سلطان تکش در سال ۵۷۸هـ / ۱۱۸۲م، در جبهه داخلی عملیات نظامی دیگری با نام «جهاد اعظم» آغاز کرد و با سپاهی متشکل از امیران شجاع و مجرب به جنگ کفار قراختایی رفت و شهر بخارا را فتح و به گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان، ضمیمه کرد. تکش با این فتح معظم، مجدداً مصالح دین و دولت و شریعت اسلام را در آن ولایت قوت داد و خطبه و سکه این خطه به نام او طراز یافت.^{۴۴}

سلطان تکش در میان سال‌های ۵۷۸ - ۵۶۹هـ با دعاوی تاج و تخت خوارزم از سوی برادرش سلطان شاه، که از طرف ملوک هم‌جوار حمایت می‌شد، روبه‌رو بود.^{۴۵} وی با سیاست توازن قدرت در خراسان، مدبرانه موقعیت سیاسی زمام‌داری خود را درمقابل برادرش حفظ کرد^{۴۶} و در طی سال‌های ۵۸۹ - ۵۷۸هـ، در پی مبارزات طولانی، بر سلطان شاه پیروز شد و شهرهایی از خراسان را نیز تصرف کرد.^{۴۷}

هم‌زمان با فتوحات گسترده تکش، حکومت سلجوقیان به دلیل درگیری‌های امیران و

بزرگان آن بر سر قدرت در ولایات شرقی، رو به ضعف می‌رفت، بنابراین، زمینه برای بنا نهادن حکومتی نیرومند در عراق عجم مهیا بود. در این میان، برخی بزرگان سلجوقی نیز با ارسال نامه‌هایی، خوارزمشاه را برای تصرف عراق عجم تشویق کردند و مهم‌تر آن‌که، خلیفه الناصر (حک: ۶۲۲ - ۵۷۵هـ / ۱۱۸۰ - ۱۱۲۵م) از بیم پیش‌روی طغرل، فرمان‌روای عراق^{۴۸}، با فرستادن رسولانی به گرگانج با هدف واگذاری فرمان‌روایی عراق عجم به خوارزم، خواستار مداخلات نظامی تکش بر ضد طغرل شد، تکش هم که به تصاحب زمام امور ایران می‌اندیشید، بلافاصله در سال ۵۹۰هـ / ۱۱۹۴م از خوارزم به ری رفت و ضمن مغلوب کردن طغرل، شهرهای اصفهان و همدان را به اشغال درآورد^{۴۹} و در حوالی همدان، بین «دزج و قاسماباذ»، کوشکی برای استقرار حکومت خوارزم تدارک دید و به مدت یک ماه به تنظیم و تنسیق امور حکومت پرداخت و سپس اصفهان و همدان را به قتلغ اینانج و ری را به پسرش یونس خان سپرد و برای خشنود ساختن توده‌های مردم، فقها و علما، به حل و فصل مشکلات موجود پرداخت و به آنها تحف و هدایایی ارزانی داشت.^{۵۰}

الناصر لدین الله در ازای کمک‌هایش به سلطان خوارزمی، انتظار داشت که سلطان برخی مناطق را به وی بپردازد. به همین منظور، وزیر خود، مؤیدالدین محمد، معروف به ابن قصاب را برای مذاکره با او به عراق عجم فرستاد. وزیر از خوارزمشاه خواست برای مذاکره و گرفتن خلعت پیش او برود و ضمن پیاده شدن از اسب با وی روبه‌رو شود. تکش که این عمل را اهانت‌آمیز می‌دید، سرباز زد و این، مقدمه اختلاف بین خلیفه و خوارزمشاه گردید. این اختلاف تا بدان جا بالا گرفت که ابن قصاب و سپاهیان خلیفه پس از رویارویی با خوارزمشاه، شکست خوردند و خوارزمشاه غنایم فراوانی به دست آورد.^{۵۱}

خلیفه عباسی با احساس خطر از این حکومت نوحاسته و برای اعاده حیثیت، قوایی مرکب از پنج هزار نفر را به فرماندهی ابن قصاب رهسپار فتح همدان کرد و این بار با خیانت قتلغ اینانج به خوارزمشاه و پیوستن به سپاه خلیفه، قوای خوارزمی به طرف ری عقب‌نشینی کرد و سپاه خلیفه توانست همدان، خرقان، مزدقان و ساوه را فتح کند و خوارزمیان را به دامغان، بسطام و گرگانج عقب براند.^{۵۲} متعاقب این حوادث، الناصر سپاهی

به فرماندهی سیف الدین طغرل به اصفهان گسیل داشت و در این اوضاع، کوججه، یکی از مملوکان پهلوان محمد بن ایلدگز، بر ضد خوارزمیان وارد عمل شد و صدرالدین خجندی، رئیس شافعیان اصفهان، نیز ضمن تحریک مردم بر ضد خوارزمیان، خواستار تسلیم شهر به سپاه خلیفه شد. لشکریان خوارزمشاه ناگزیر اصفهان را به قصد خراسان ترک کردند و سپاه خلیفه به اصفهان وارد شد^{۵۳} و کوججه به تعقیب خوارزمیان شتافت. وی پس از بازگشت و طبق توافق قبلی با الناصر، حکومت بر شهرهای ری، خوار، ساوه، قم و کاشان تا مرز مزدقان را خود بر عهده گرفت و شهرهای اصفهان، همدان، زنجان و قزوین را به دستگاه خلافت سپرد.^{۵۴}

در اثناء این وقایع، سلطان علاء الدین تکش پس از فراغت از اوضاع داخلی خراسان و ماوراءالنهر با سپاهی در شعبان سال ۵۹۲هـ به قصد نبرد با لشکر خلیفه به همدان رفت و در این جنگ ضمن کشته شدن سپاهیان بسیار، سرانجام سپاه الناصر شکست خورد و تکش همدان را گرفت و گور ابن قصاب که پیش از جنگ در گذشته بود، شکافت و سر بی‌جانش را برید و وانمود کرد که در جنگ کشته شده است^{۵۵} پس از آن، تکش رفتاری دوستانه با مردم در پیش گرفت و اعلام کرد در انجام امور حکومتی کوشا باشند، مردم هم به دلیل رضایت از سلطان خوارزمی، جشن برپا کردند.^{۵۶}

در این میان، الناصر، خلیفه عباسی، هیاتی به ریاست مجیر الدین ابوالقاسم بغدادی به همدان فرستاد تا به خوارزمشاه بگوید که بلاد تحت حاکمیت دودمان خوارزمی کافی است و باید عراق عجم را اعاده نماید وگرنه خلیفه در سرزمین خوارزمشاه به جهاد برمی‌خیزد. در مقابل این تهدید، تکش نه تنها عراق عجم را تسلیم نکرد، بلکه خواستار خوزستان برای تأمین جا و مقرری ارتش خوارزمی شد^{۵۷} و حاجب بزرگ، شهاب الدین مسعود خوارزمی را همراه مجیرالدین به بغداد فرستاد و از خلیفه، حقوق تاریخی - سیاسی، هم‌چون سلاطین سلجوقی تقاضا کرد و از وی خواست برای استقرار سلطان خوارزمی در بغداد، دارالسلطنه آن را تعمیر کنند و به نام خوارزمشاه خطبه بخوانند.^{۵۸} در پی بی‌ثمر بودن این مذاکرات، تکش آماده رویارویی با خلیفه شد. خلیفه بغداد دست به توطئه زد و

نامه‌هایی به فرمان‌روای غور و غزنه، غیاث الدین، نوشت مبنی بر این که به ممالک شرقی خوارزمشاه حمله برد و با سرگرم کردن تکش، او را از حمله به بغداد باز دارد.^{۵۹} علاوه بر آن، رسولی به بلاد خزر فرستاد تا پادشاه آن از ناحیه شمال، برای تحدید پیش‌روی خوارزم، بر آن حمله برد.^{۶۰}

غیاث الدین نیز طی نامه‌ای تکش را تهدید به تصرف شهرهایش کرد. تکش هم بلافاصله به گرگانج، دارالملک خوارزم، بازگشت و رسولی نزد قراختاییان روانه ساخت و به فرمان‌روای آن وانمود کرد که حکمران غوری، متصرفات قراختاییان را چون بلخ تصرف خواهد کرد. سپس نامه‌ای به غیاث الدین ارسال داشت و اعلام کرد دست از نبرد با الناصر کشیده و مطیع اوست. تکش با این سیاست، طرح خلیفه‌عباسی را نقش بر آب کرد و قراختاییان و غوریان را درگیر جنگ‌های فرسایشی کرد.^{۶۱} و مقاصد سیاسی حکومت خوارزمشاهی را در مقابل نهاد خلافت دنبال نمود و برای تضعیف آن با امام ابومحمد عبدالله بن حمزه، ملقب به منصور بالله (۶۱۴ - ۴۶۱هـ) پیشوای زیدیه که در سال ۵۹۳هـ همراه بدرالدین و محمد بن احمد از امرای آل رسول، قیام کرده بودند، تماس برقرار کرد و این قیام را که در دیلم، ری، گیلان و حجاز با استقبال علمای زیدیه و قتاده بن ادریس، شریف مکه، روبه‌رو شده بود، تحت حمایت مادی و معنوی قرار داد و با این اقدام، خلافت عباسی را به شدت به مخاطره انداخت.^{۶۲} به دنبال این اقدام، علاء الدین تکش به طرف عراق عجم به راه افتاد و تمام آن سرزمین را تسخیر کرد و شایستگی خود را در اداره امور عراق به الناصر و امیرانش نشان داد و با تلاش وافر توانست الناصر را در مقابل حقوق سیاسی خود تسلیم کند و به دریافت «تشریفات فاخر و صلات وافر» و «منشور سلطنت ممالک عراق، خراسان و ترکستان» از نهاد خلافت، نائل گردید.^{۶۳} (۵۹۵هـ / ۱۱۹۸م).

به دنبال ارسال خلعت، خوارزمشاه، پسرش، تاج الدین علیشاه را قائم مقام خود در عراق عجم قرار داد^{۶۴} و خود به منظور جلوگیری از دست‌اندازی اسماعیلیه در عراق عجم^{۶۵}، به طرف قلعه قاهره^{۶۶} در حوالی قزوین لشکر کشید و به آسانی آن را گشود و با گماشتن نگهبانانی در آن جا^{۶۷}، خواست قلعه الموت را تصرف کند که به دلیل مقاومت آنان

منصرف شد و در دهم جمادی الآخر سال ۵۹۶هـ / ۱۱۹۹م به خوارزم باز گشت.^{۶۸}

اسماعیلیه می‌پنداشتند دشمنی سلطان با آنها، نتیجه اهتمام نظام الملک مسعود بن علی، وزیر دولت خوارزمشاهی است، بنابراین بر سر راهش کمین کردند و هنگامی که وزیر از سرای خویش خارج می‌شد، او را به قتل رساندند.^{۶۹} این حادثه سبب تأثر خوارزمشاه شد تا جایی که با سپاهی عظیم به فرماندهی پسرش محمد به طرف قلاع آنها حرکت کرد، اما در بین راه، خوارزمشاه بیمار شد و بر خلاف توصیه اطبا به راه خود ادامه داد و در حوالی «چاه عرب» در شهرستان، بیماری بر او چیره شد و در نوزدهم رمضان ۵۹۶هـ / ۱۲۰۰م درگذشت.^{۷۰} محمد که شرایط حساس جانشینی پدر را می‌دانست، با پیشنهاد اسماعیلیه مبنی بر دریافت یک‌صد هزار دینار به دولت خوارزمی، توافق کرد و به سرعت عازم گرگانج گردید.^{۷۱}

اقدامات و تحریکات الناصر عباسی علیه سلطان محمد خوارزمشاه

سلطان محمد که در دوران حیات تکش «قطب الدین» و پس از مرگ او «علاء الدین» لقب یافت، روز پنج‌شنبه بیستم شوال سال ۵۹۶هـ به تخت سلطنت جلوس کرد.^{۷۲} سبب این تعویق همانا اختلافی بود که میان او و هندوخان، فرزند ملکشاه، وجود داشته است.^{۷۳}

غیاث الدین غوری با تحریک و تشویق خلیفه بغداد به بهانه دفاع از حقوق هندوخان، بعضی از شهرهای خراسان را متصرف شد و به ضبط و مصادره اموال مردم دست زد و حتی غله‌ای که برای نگهداری مشهد امام رضا(ع) تخصیص یافته بود، غارت کرد.^{۷۴} در این اوضاع، شهاب الدین غوری که در هندوستان سرگرم فتوحات بود، سریعاً به خراسان عزیمت کرد و بلافاصله با لشکر خویش به سوی خوارزم شتافت و تصمیم داشت گرگانج، قلب امپراتوری خوارزمشاهیان را به تصرف خویش درآورد. سلطان محمد در حوالی «قراسو»^{۷۵}، مانند اسلاف خویش کوشید با غرقاب کردن اراضی اطراف، غوریان را متوقف

سازد، اما فقط چهل روز ایشان را متوقف ساخت. شهاب الدین با مشقت فراوان به طرف شمال پیش‌روی کرد و شهر گرگانج را محاصره کرد. خوارزمشاه بیکی به نزد گورخان فرستاد و از وی استمداد نمود. هم‌چنین کنار شط «نوزآور» قرارگاهی ایجاد نمود و آماده دفاع از مرز و بوم سرزمین اجدادی خویش گشت. امام شهاب الدین خیوقی نایب مناب و مشاور سیاسی دولت خوارزمی که به تعبیر جوینی، «دین را رکنی و ملک را حصنی بود» در تدارک کار دشمن و دفع آنان از حریم خانه و میهن، کوشش فراوان کرد و در منابر شهر خطابه‌ها خواند و به حکم حدیث صحیح «هر کس در راه جان و مال خویش کشته شود شهید است» اذن جهاد داد. بدین ترتیب، تمامی اهالی گرگانج با روحیه‌ای پرخروش و پر جوش و مجهز به انواع سلاح، در مقام دفاع از شهر برآمدند. در این میان، شهاب الدین غوری که تلاش می‌کرد از جانب شرقی شط به داخل شهر نفوذ یابد، ناگهان خبر یافت که سپاه قراختایی به فرماندهی «تایانگو طراز» و سلطان عثمان، حکمران سمرقند، نزدیک قرارگاه خویش رسیده است، از این رو مجبور به عقب‌نشینی گردید، اما در اثناء بازگشت در حوالی هزار اسب در نبرد با سپاه خوارزمی شکست خورد و بسیاری از ابزار و آلات جنگی خود را از دست داد و در نزدیکی «اندخود»^{۷۶} به محاصره قراختاییان درآمد و از بیم جان خویش به میانجی‌گری سلطان عثمان، تمامی گنجینه‌ها و «زرادخانه‌ها»^{۷۷} را به قراختاییان بخشید و از مرگ حتمی نجات یافت.^{۷۸}

بعد از این شکست، سلطان شهاب الدین به هندوستان رفت و از آن جا نیروی انسانی و ابزار و آلات جنگی کافی تدارک دید و در نظر داشت به پشتوانه معنوی نهاد خلافت، عملیات نظامی وسیعی بر ضد سلطان محمد آغاز نماید، ولی در هنگام بازگشت به غزنه، در ناحیه «دمیک» از توابع لاهور، به وسیله کفار «الکوکریه» به قتل رسید.^{۷۹} با مرگ او، از آن جا که فرزند ذکور نداشت بر سر تاج و تخت پادشاهی اختلاف به وجود آمد و امیران و مملوکان غوری هر یک در منطقه تحت فرمان خویش مدعی استقلال شدند.^{۸۰} در این اوضاع، علاءالدین محمد خوارزمشاه به دعوت حسین بن خرمیل، امیر برجسته غوری، به هرات لشکر کشید و با تصرف آن، شهر بلخ را نیز پس از چهل روز محاصره تسخیر کرد.^{۸۱}

و به گفته ابن اثیر، به منظور تأمین خط دیوار دفاعی ولایات متصرفه، قلعه ترمذ را به عثمان، فرمان‌روای سمرقند، تسلیم نمود و بلافاصله به طرف مناطق میهنه، اندخوی، طالقان و قلاع کالوین و بیوار پیش رفت.^{۸۲} در این میان، سلطان غیاث الدین محمود که سرگرم مبارزه با تاج الدین اولدوز فرمان‌روای غزنه بود، از جنگ و مقابله با خوارزمیان پرهیز کرد و علامه کرمانی، سفیر محمد خوارزمشاه، را در فیروز کوه به گرمی پذیرفت و همراه او، ضمن اعلام تابعیت خویش در ذکر نام سلطان در سکه و خطبه، تحفه‌هایی به علاوه فیلی سپید نزد سلطان خوارزمی ارسال داشت.^{۸۳} (۶۰۳هـ) پس از این حوادث، سلطان محمد در سال ۶۰۴ هـ / ۱۲۰۷م به طرف ماوراء النهر به راه افتاد و شهرهای بخارا و سمرقند را از سیطره قراختاییان خارج ساخت.^{۸۴} آن‌گاه به قصد پاک‌سازی مناطق اسلامی از وجود عناصر قراختایی و پایان دادن به حکومت آنان به مصاف خان ختای رفت، اما این بار به سبب خیانت اصفهبد کبودجامه و «ترتیه» شحنه سمرقند و همکاری ایشان با گورخان، شکست خورد و به دست سپاه ختای اسیر گردید.^{۸۵} از آن‌جا که سلطان محمد مدتی در میان دشمنان اسیر بود، شایعاتی مبنی بر کشته شدن او بر سر زبان‌ها جاری شد و سبب بروز ناآرامی، اغتشاش و آشوب‌هایی در هرات، نیشابور، طبرستان و جرجان گردید و بنیان سلطنت خوارزمشاهی را به مخاطره افکند.^{۸۶} به گفته ابن اثیر، سلطان خوارزمی به کمک یکی از همراهان خویش به نام شهاب الدین مسعود از دست قراختاییان رهایی یافت و به محض بازگشت به دارالملک خوارزم و اطلاع از حرکت‌های استقلال‌طلبانه در ولایات جنوبی، به جانب خراسان لشکر کشید و در سایه قدرت و تدابیر نظامی توانست پس از نابودی سرکشان و طاغوتیان، مجدداً اقتدار نظامی خوارزمشاهی را در بلاد مزبور تأمین کند.^{۸۷} آن‌گاه با برقراری نظم و امنیت در امور خراسان و انتصاب امیران معتمد، آماده نبرد با قراختاییان گردید و در ناحیه «ایلامش»^{۸۸} واقع در شمال «اندکان» در جنگ با تایانگو فرمانده سپاه ختای پیروز شد.^{۸۹} و به دنبال آن از یک سو با موفقیت تا اوز کند^{۹۰} و آغناق^{۹۱} و از سوی دیگر در ولایات اترار، معبر کاروان‌های تجاری پیش‌روی کرد و با براندازی عمال مسلمان وابسته به گورخان و تعیین والیان خوارزمی در

نواحی مزبور، همراه ارسلانخان عثمان رهسپار گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان گردید.^{۹۲} چنان که دیدیم، سلطان محمد در همان روزهای نخست حکمرانی، با دسیسه الناصر، دشمن شماره یک دولت خوارزمشاهیان، روبه‌رو شد. هر قدر سلطان خوارزمی بر میزان پیروزی‌ها و گسترش نظام خوارزمشاهی در بخش شرق عالم اسلام می‌افزود، به همان نسبت دشمنی‌ها و اختلاف‌ها با دستگاه خلافت شدت بیشتری می‌گرفت. خلیفه الناصر پیوسته از وزن و اعتبار معنوی خود بر ضد نظام سیاسی خوارزم استفاده می‌کرد و کلیه سلاح‌های سیاسی - دینی خود را علیه آن به کار می‌برد. او برای تحکیم نفوذ و سلطه بر عراق عجم، با متهم ساختن سلاطین خوارزمی به بی‌دینی و با استفاده از موقعیت مادی و معنوی برخی از علمای شهیر عصر، از قبیل «ابن الخطیب»^{۹۳} و «ابن الربیع»^{۹۴}، توده‌های مسلمان و دولت‌های هم‌جوار را بر ضد آنان برمی‌انگیخت و با اتهام سرکشی و بغی به آنان، ضمن تضعیف موقعیت اجتماعی و سیاسی دولت خوارزمی، جنگ و نبرد با آنها را قانونی و مشروع جلوه می‌داد.^{۹۵} الناصر هم‌چنان به سیاست خود مبنی بر براندازی نظام خوارزمشاهی ادامه داد و با بهره‌گیری از اختلاف و درگیری خاندان خوارزمشاهی، برای از بین بردن اقتدار و حاکمیت علاءالدین محمد در عراق عجم و ساقط نمودن نظام خوارزمی، با خاندان قراختای متحد شد و با اعزام فقیه شافعی و مدرس نظامیه بغداد، شیخ مجدالدین ابوعلی یحیی، و فرستادن نامه‌های پی در پی به غزنه و فیروزکوه، از سلاطین غور خواست که گرگانج، دارالملک خوارزمشاهیان، را به اشغال درآورند.^{۹۶} در این میان، علاءالدین محمد با اتکا به نیروهای رزمی متشکل از اقوام «اورانی، قنقلی و قیچاقی» و ترکن خاتون که به طور منظم با وارد ساختن هم‌نژادان خود در خوارزم توان نظامی ارتش خوارزمی را بالا می‌برد^{۹۷}، و نیز با حمایت‌های مادی و معنوی دانشمند و متکلم بزرگ بارگاه خویش، شهاب‌الدین خیوقی، از سرزمین اجدادی خویش دفاع کرد و با نقش برآب کردن توطئه‌های دستگاه خلافت، اقتدار و حاکمیت نظام خوارزمشاهی را در خراسان تثبیت کرد و با برافراشتن پرچم جهاد علیه کفار قراختای، حاکمیت آنان را در ممالک اسلامی برانداخت و در نبرد بر ضد غوریان، که اهرم قدرت خلیفه بغداد [در اجرای]

سیاست‌های نهاد خلافت بر ضد نظام خوارزمی در شرق عالم اسلام بودند، پیروز شد^{۹۸} و زمانی که بلاد غور به ویژه غزنه را در سال ۶۱۱هـ / ۱۲۱۴م تسخیر کرد، در خزانه آنان منشورهای دارالخلافت را به دست آورد که مشتمل بر تقبیح کردار و حرکات سلطان و تشویق و تحریک خان ختای و غوریان در براندازی حکومت خوارزمشاه بود. سلطان این اسناد و دلایل را تا فراهم شدن فرصت لازم برای لشکرکشی به بغداد نزد خود نگه داشت.^{۹۹}

در این اوضاع، الناصر برای تأمین اقتدار و حاکمیت دستگاه خلافت در عراق عجم، با دشمن دیرینه اسلاف خویش، اسماعیلیه، متحد شد^{۱۰۰} و زمانی که جلال‌الدین حسن نو مسلمان به منظور اثبات خلوص نیت به اسلام رسمی، مادرش را با کاروانی بزرگ به سفر حج روانه ساخت، کاروان و علم اسماعیلیان را برای تحقیر و تنزل مقام سلطان خوارزمی، جلوتر از حجاج خوارزمی قرار داد^{۱۰۱} و به وسیله فدائیان امام اسماعیلیه، سیف‌الدین اغلمش را که «مقیم رسم خطبه و مظهر طاعت سلطان [خوارزمشاه] بود» در وقت استقبال از حجاج خوارزمی به قتل رساند.^{۱۰۲} در همین هنگام، الناصر به موجب اختلاف و درگیری قتاده، امیر مکه، با دستگاه خلافت، به اشتباه برادرش را توسط اسماعیلیه ترور کرد و با این کار باعث بروز بلوای بزرگی در عالم اسلام شد.^{۱۰۳}

عکس‌العمل سلطان محمد در برابر دستگاه خلافت و پی‌آمد آن

این جریان‌ها همراه با اسناد و شواهد موجود برای علاء‌الدین محمد دلایل کافی در اثبات بی‌کفایتی و جاه‌طلبی خلیفه بغداد و فرصت مناسبی برای بزرگ‌ترین پادشاه ممالک اسلامی بود، که در برابر برتری جویی‌ها و زورگویی‌های او بایستد و رسماً حکومت را از زیر نفوذ وی بیرون کشد^{۱۰۴}، اما از آن‌جا که فضای سیاسی مناسب پیش‌برد مقاصد او نبود، خوارزمشاه کوشید با اتخاذ سیاست دینی، حقوق تاریخی - سیاسی خویش را به صورت قانونی و مشروع مطالبه نماید. از این رو جلسه‌ای متشکل از علما، رجال و پیشوایان دینی

در گرگانج ترتیب داد و در آن با اسناد و شواهد کافی، تمامی اقدامات توطئه‌آمیز سیاسی - نظامی الناصر را برشمرد و اظهار داشت خلفای عباسی از جهاد و نبرد علیه کفار و ارشاد و دعوت آنان به اسلام و محافظت از ثغور و سرحدات ممالک اسلامی که نه تنها به اولوالامر واجب است بلکه ضرورت تمام دارد، سرباز زده‌اند و در خصوص بزرگ‌ترین رکن اسلام، یعنی جهاد، اهمال ورزیده‌اند. بنابراین سلطانی که اوقات خود را مجاهدت در راه دین، پاسداری از مرزها، برکندن گمراهان و دعوت کافران به دین حق صرف نموده، سزاوار است چنین امامی که نسبت به مسئولیت بزرگ امامت تغافل ورزید، عزل نماید؛ مضافاً آن که، خلفای عباسی شایسته خلافت نیستند و سادات حسینی مستحق خلافت‌اند و خاندان عباسی آن را به ناحق غصب کرده‌اند. بدین ترتیب، سلطان محمد از علمای حاضر در جلسه، برای عدم مشروعیت امامت الناصر لدین الله و استحقاق خلافت علویان فتوا گرفت و با یکی از سادات بزرگ حسینی، سید علاءالملک ترمذی، که وزیر دولت خوارزمشاهی بود، به عنوان رهبر معنوی و روحانی عالم اسلام بیعت کرد و نام خلیفه بغداد را از خطبه در ممالک خوارزمشاهی برانداخت.^{۱۵} این واقعه علاوه بر آن که نفوذ گسترده و شناخته شده علویان در سایه حکومت خوارزمشاهی در قلمرو آنان، خوارزم، مرکز امپراتوری را به تصویر می‌کشد، گرایش و طرف‌داری محمد خوارزمشاه به شیعه و اقتدار سادات شیعی را در جنبه سیاسی نشان می‌دهد.

پس از آن که سلطان محمد به اعمال خود رنگ مشروعیت بخشید و به خودش نیز زینت مجاهدت در راه حق و عدالت داد، آماده نبرد با خلیفه بغداد گردید و از خوارزم به راه افتاد، ولی مستقیم عازم بغداد نشد، بلکه ابتدا اوضاع آشفته عراق عجم را سر و سامان داد و اتابک سعد، حکمران فارس و اتابک اوزبک، صاحب آذربایجان را به اطاعت درآورد^{۱۶}، سپس به منظور شروع جنگ در همدان اردوگاه عظیمی دایر کرد و برای اتمام حجت قاضی مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی را به رسالت به بغداد فرستاد و به خلیفه پیغام داد که نام سلطان باید در خطبه خوانده شود. از آن جا که الناصر بر آن بود تا با حذف قدرت‌های منطقه‌ای، ریاست هر دو نهاد سلطنت و خلافت را نصیب خویش سازد، با

درخواست سلطان مخالفت کرد.^{۱۰۷} خوارزمشاه از امتناع خلیفه بسیار خشمگین شد و بیش از پیش در عزل خلیفه راسخ گردید و گفت: «در سپاه من لااقل صد تن وجود دارند که از الناصر برای خلافت شایسته‌تر می‌باشند»^{۱۰۸}. مع‌هذا خلیفه برای منصرف ساختن سلطان از حرکت به سوی بغداد و جلب توافقی و تسکین وی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ الشیوخ دستگاه خود را به رسالت نزد خوارزمشاه اعزام داشت و بنا به نقل منابع، شیخ پس از آن که به خدمت سلطان راه یافت، حدیثی از رسول خدا(ص) مبنی بر این که ایشان مؤمنان را از آزار رساندن به آل عباس برحذر داشته‌اند، برای سلطان نقل کرد. خوارزمشاه پاسخ داد: اگر چه ترکم و زبان عربی را خوب نمی‌دانم، اما معنی حدیث را فهمیدم ولله الحمد که هرگز آزاری به آل عباس نرسانیده‌ام، ولی شنیده‌ام که در زندان خلیفه، خلقی بسیار از این طایفه محبوس مانده‌اند و در همان‌جا به تکثیر نسل می‌پردازند. خوب است شیخ این حدیث نبوی را برای خلیفه بخواند. شیخ در جواب گفت: خلیفه مجتهد است و حق دارد برای خیر و صلاح جامعه اسلامی افرادی را به زندان افکند.^{۱۰۹} سلطان در پاسخ شیخ گفت: «این کسی را که تو وصف می‌کنی در بغداد نیست من می‌آیم و کسی را به خلافت می‌نشانم که بدین اوصاف باشد»^{۱۱۰} از آن پس، بحث و گفت‌وگو با اظهار صریح سلطان محمد مبنی بر عدم صلاحیت الناصر در تصدی امر زمام‌داری مسلمانان، به جایی نرسید و دشمنی میان خوارزمشاه و خلیفه شدت بیشتری یافت.

پس از بی‌نتیجه ماندن رسالت سهروردی، سلطان محمد در سال ۶۱۴هـ / ۱۲۱۷م، حدود پانزده هزار سپاه را از طریق همدان به طرف بغداد فرستاد و خود نیز به دنبال آنها به راه افتاد، اما در اثناء پیش‌روی و عبور از گردنه اسداباد گرفتار وزش باد، باران و برف شدید شد و اکثر نیروهای خود را از دست داد و مجبور به بازگشت گردید.^{۱۱۱} با آن که خوارزمشاه در اثر یک حادثه طبیعی به مقصود خویش نرسید، از مبارزه با دستگاه خلافت دست نکشید و بر خلاف نظر مورخانی، چون عوفی و نسوی^{۱۱۲}، مصمم بود با فراهم ساختن نیروی رزمی و تجهیزات نظامی در سال بعد به بغداد لشکرکشی کند و طومار نهاد خلافت را بر هم چیند که البته به علت تحریکات و سیاست توطئه‌آمیز الناصر عباسی در

برانگیختن مغولان علیه ممالک خوارزمشاهی، برای رهایی از این خطر عظیم نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد.^{۱۱۳} با این کار، الناصر از خطر حکومت خوارزمشاهی رهایی یافت، اما سرانجام در چند دهه بعد، باعث فروپاشی همیشگی نهاد خلافت در عالم اسلام گردید. اگرچه هجوم مغولان به ممالک خوارزمشاهی و بهانه چنگیزخان^{۱۱۴} در این اقدام، مسئله دیگری می‌باشد که از موضوع بحث ما خارج است و تنها دعوت خلیفه او را بر این کار و نداشتن است،^{۱۱۵} ولی رفتن سفیری از جانب الناصر پیش چنگیزخان و علنی شدن دشمنی خلیفه با سلطان محمد و دادن اطلاعات در باب احوال ممالک خوارزمشاهی که لازمه دعوت مغول به جنگ با خوارزمشاه بود، خان مغول را مایل و جری کرده و در تحریک و تشویق آنان در هجوم به ممالک خوارزمشاهی بسیار مؤثر بوده است.^{۱۱۶}

سلطان جلال الدین مینکبرنی و الناصر عباسی

پس از سقوط ممالک شرقی، سلطان محمد که با توطئه‌های داخلی و خارجی مواجه بود، قدرت مقابله با مغولان را در خود ندید و به نواحی داخلی ایران عقب نشست^{۱۱۷} و پس از سرگردانی بسیار در حالی که از بیم تعقیب جبه بهادر و سوبدای به جزیره آبسکون در جنوب شرقی دریای خزر پناه برده بود^{۱۱۸}، تصمیم گرفت «اوزلاق شاه» را که به علت نفوذ و مداخلات ترکن خاتون به عنوان ولیعهد انتخاب کرده بود^{۱۱۹}، عزل کند و به این امید که جلال الدین می‌تواند در مقابل مغولان مقاومت ورزد، او را به جانشینی برگزید.^{۱۲۰}

پس از مرگ سلطان محمد در سال ۶۱۷هـ / ۱۲۲۰م، سلطان جلال الدین برای مقابله با مغولان در نظر داشت از نیروی مادی و معنوی خلیفه عباسی سود جوید، اما اختلاف تاریخی دستگاه خلافت و خوارزمشاهیان مجال نداد و این سیاست مؤثر نیفتاد.

این دشمنی در ابتدای کار جلال الدین، هنگامی بروز کرد که وی پس از مراجعت از هندوستان به منظور سامان بخشیدن نیروی خود راه کرمان در پیش گرفت، اما براق حاجب، حاکم دست نشانده خوارزمشاهیان در کرمان، با آگاهی از ضعف نیروی سلطان،

دروازه‌های شهر را به رویش بست. جلال الدین هم که توان مقابله در خود نمی‌دید، راه عراق عجم پیش گرفت. براق حاجب، پیش از رسیدن جلال الدین بدان‌جا، رسولانی با تحفه و هدایا برای جلب حمایت خلیفه بغداد نزد الناصر فرستاد. الناصر با سیاست خدعه آمیز خود به خوارزمشاهیان، نمایندگان دشمن سلطان را پذیرفت و رسولان را با هدایا و خلعت و منشور حکومت کرمان به نزد براق حاجب باز پس فرستاد. بدین ترتیب در ابتدای کار جلال الدین، خلیفه با حاکم یاغی کرمان بر ضد او هم‌دست شد.^{۱۲۱}

در این هنگام، سلطان جلال الدین که عازم خوزستان بود، سفیری نزد خلیفه فرستاد و از او در برابر هجوم مغولان استمداد خواست؛ خلیفه بغداد نه تنها دعوتش را اجابت نکرد، بلکه از بیم از دست دادن خوزستان سپاهی حدود بیست هزار نفر به جنگ او فرستاد و علاوه بر آن از مظفرالدین کوکبری، فرمان‌روای اربل، تقاضای ده هزار سوار کرد تا کار جلال الدین را یک‌سره کنند.^{۱۲۲} رفتار خشن و خصمانه الناصر، سلطان را بر آن داشت درسی نیکو به دستگاه خلافت دهد، بدین سبب، در سال ۶۲۱هـ با هدف رهایی خوزستان از دستگاه خلافت، عازم این ولایت مهم و مرزی شد. خلیفه از نقشه آگاهی یافت و برای منصرف کردن جلال الدین به نیرنگی دیگر توسل جست و ایغان طایسی را تشویق کرد به همدان حمله برد و در صورت پیروزی حکومت آن را به دست گیرد. او نیز به قصد همدان چنین کرد.^{۱۲۳}

جلال الدین با شنیدن این خبر به سرعت خود را به ایغان طایسی رساند و او که توان مقابله با سلطان را در خود نیافت، همسرش، خواهر سلطان را، برای پوزش نزد خوارزمشاه فرستاد و امان خواست. جلال الدین که فرصت اندکی داشت و برای جنگ با سپاه خلیفه آماده می‌شد، پذیرفت؛ بدین ترتیب ایغان و سپاهیانش به خوارزمشاه پیوستند و نقشه خلیفه بی‌نتیجه ماند.^{۱۲۴}

جلال الدین با پشتیبانی این نیرو به خوزستان وارد شد و شهر شوشتر را که در تملک خلیفه بود، محاصره کرد. فکر رویارویی با مغولان سبب شد که خوارزمشاه با سپاه خلیفه وارد مذاکره شود و اعلام دارد خطر مغولان، حتی برای عراق عرب هم جدی است و با

اتحاد خوارزمشاه و خلیفه می‌توان بر آنان فائق آمد. سپاه بغداد جوابی ندادند و خوارزمشاه آتش جنگ برافروخت. در مدت دو ماه که شوشتر، بی‌ثمر در محاصره بود، دشمنی و کینه دستگاه خلافت بیش از پیش بر سلطان جلال الدین ثابت شد؛ از این رو فتح خوزستان را نیمه کاره رها کرد و عازم بغداد گشت.^{۱۲۵} در بین راه سلطان جلال الدین با مظفر الدین کوکبری، حاکم اربل، تماس گرفت تا او را از حمایت خلیفه باز دارد. حاکم اربل که از قدرت‌طلبی و فشار خلافت ناخرسند بود با جلال الدین متحد شد، اما از بیم خلیفه قوایش را در اختیار او نگذاشت. سلطان که در این موقع به چند کیلومتری بغداد رسیده بود، به جای ورود به تخت‌گاه عباسیان، برای گوش‌مالی دادن کوکبری، از کنار بغداد راه شمال پیش گرفت تا به تکریت رود. به گفته ابن اثیر، در این کارزار، سپاه اربل تار و مار شدند و سپاهیان سلطان رفتاری بدتر از مغول‌ها از خود بروز دادند.^{۱۲۶} او برای توجیه این کار، قاضی القضاة حکومتش را نزد فرمانروایان جزیره، دمشق و مصر فرستاد تا با توضیح وضعیت بحرانی و بغرنج منطقه، در برابر خلیفه و مغولان از آنها یاری بگیرد، اما به علت سیاست تحریک‌آمیز و نفوذ خلیفه بر سیاست جهان اسلام، نه تنها کاری از پیش نبرد، بلکه بر شدت دشمنی‌ها افزوده شد و راه بر حملات پی‌در پی مغولان هموارتر گشت.^{۱۲۷}

مناسبات سیاسی سلطان جلال الدین والمستنصر بالله

پس از درگذشت الناصر، پسرش ابونصر محمد، ملقب به الظاهر بالله (حک: ۶۲۳ - ۶۲۲هـ / ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶م) به خلافت رسید و پس از مرگش، ابوجعفر منصور، با لقب المستنصر بالله (حک: ۶۴۰ - ۶۲۳هـ / ۱۲۲۶ - ۱۲۴۲م) به خلافت نشست. وی پس از استحکام وضعیت مادی و معنوی داخلی حکومت، بر آن شد تا رابطه مغشوش و مبهم دستگاه خلافت و حکومت سلطان جلال الدین را بهبود بخشد؛ بدین منظور، سعدالدین یکی از بزرگان دربار خود را نزد خوارزمشاه اعزام کرد و از او خواست از تملک و تعرض بر موصل، اربل، ایوه و قسمتی از عراق عجم چشم‌پوشد؛ نام خلیفه را که پدرش سلطان

محمد خوارزمشاه از خطبه حذف کرده بود، بار دیگر رواج دهد؛ از محاصره خلاط دست برداشته و از آنجا باز گردد و در عوض اجابت آنها، نماینده‌ای به دربار خلیفه برای دریافت خلعت و فرمان سلطنت گسیل دارد.^{۱۲۸}

از آنجا که خوارزمشاه درگیر جنگ با گرجیان و تهاجم پی در پی مغولان بود، در برابر خواسته‌های خلیفه انعطاف نشان داد و متعاقب آن توقیعی مبنی بر خطبه خواندن به نام خلیفه در سراسر شهرها صادر کرد؛ از مداخله در مناطق تحت تابعیت دستگاه خلافت چشم پوشید و با اعزام هیاتی به بغداد، از خلیفه خواست مراسم تشریفاتی سلطان خوارزمی را محترم‌تر از سایر سلاطین انجام دهد. این خواسته‌ها سریعاً ثمر بخشید و رسولان سلطان به همراه نمایندگان مستنصر بالله پیام برتری خوارزمشاه را بر سایر فرمان‌روایان، به دنیای اسلام اعلام کردند و فرمان سلطنت و خلعت‌های گرانبها و نفیس و هدایای هنگفت به وی تقدیم کردند.^{۱۲۹}

به دنبال سفیران سیاسی خلیفه، در سال ۶۲۷هـ نمایندگان دیگری که سفارت آنها جنبه مذهبی داشت، در کنار شهر خلاط به خدمت خوارزمشاه رسیدند تا به تقاضای وی برای ورود در سلک فتوت از جانب خلیفه سراویل بر تنش کنند.^{۱۳۰} با رسیدن این سفیران، سلطان جلال الدین در سلک اهل فتوت درآمد و جوان‌مردان ایران را تحت فرمان خود گرفت. سلطان جلال الدین اکنون در اوج شهرت و قدرت به سر می‌برد و پس از سال‌ها توانسته بود مناسبات سیاسی خوارزمشاه را با دستگاه خلافت بهبود بخشد. علاوه بر این پیروزی، او پس از فتوحات پی در پی در گرجستان، بر شهر مهم و ثروتمند خلاط دست یافته و گرجیان را سخت گوش‌مالی داده بود. با این پیروزی‌ها او به خود غرّه شد و بر خلاف نظر خلیفه بغداد شهر خلاط را تسخیر کرد و پس از آن متعرض شامات و روم شد و مهم‌تر از همه ایوه و جبال را تصرف کرد.^{۱۳۱} این اقدامات سلطان در خطرناک‌ترین دوره زمامداری او - پس از فتح خلاط در سال ۶۲۷هـ - به وقوع پیوست، زیرا مغولان شهر به شهر در جست‌وجوی او بودند و او به حمایت خلیفه بغداد نیاز مبرم داشت. این نیاز زمانی که مغولان به فرماندهی جرماغون روز به روز او را دنبال می‌کردند، کاملاً معلوم و مشهود

است. سلطان رسولانی نزد مستنصر بالله فرستاد و پیغام داد که او میان خلیفه و مغول سدی است که اگر شکسته شود، کار خلیفه هم نابسامان می‌شود، اما خلیفه به دلیل دل‌آزردگی‌هایش از او و هم‌چنین شکایت‌های فرمان‌روایان سوریه و روم، به او پشت کرد و رسولان خوارزمشاه مایوس و ناامید بازگشتند. این پیغام آخرین تماس سلطان جلال‌الدین با خلیفه بغداد بود. پس از آن از دست مغولان گریخت و در سال ۶۲۸هـ / ۱۲۳۰م کشته شد.^{۱۳۳} با کشته شدن جلال‌الدین و به دنبال آن سقوط حکومت خوارزمشاهی، راه برای پیش‌روی مغولان هموار شد و سرانجام در چند دهه بعد، نهاد خلافت عباسی نیز به دست آنان سقوط کرد.

نتیجه

پس از گذشت چند قرن، با ظهور خوارزمشاهیان، خوارزم که از طریق دودمان‌های تحت امر خلفای عباسی اداره می‌شد، تحولات اساسی را در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آغاز کرد. قطب‌الدین محمد بن انوشترگین، نخستین سرسلسله خوارزمشاهی، از آن‌جا که حکمرانی خود را از سلاجقه کسب کرده بود، با سیاست دوراندیشانه، بنیان قدرت و حکومتش را استوار و با اظهار اطاعت و فرمان‌برداری، نظر سلجوقیان را به خود جلب و زمینه سلطنت و پادشاهی دودمانش را فراهم نمود. با مرگ او، اتساز، پس از جلوس بر تخت سلطنت، تحولات بنیادینی در عرصه نظام سیاسی خوارزم آغاز نمود و مصممانه با احتیاط میان دو قدرت همسایه، یعنی سلاجقه و قراختائیان، شالوده‌های کاملاً مستقل اخلاف خود را پایه‌گذاری کرد. وی در پی این اهداف، برای رهایی از سلطه حکومت سلجوقی خراسان و مشروعیت بخشیدن به مبارزات سیاسی علیه آنان و نیز نفوذ در بخش شرقی عالم اسلام، مناسبات سیاسی گسترده‌ای با خلافت عباسی برقرار ساخت. خلیفه عباسی نیز با هدف احیاء قدرت مادی و معنوی دستگاه خلافت در مقابل سلجوقیان، با اعزام رسولانی به خوارزم، خوارزمشاه را در جهت مقاصد سیاسی وی

یاری می‌داد. اتسز پس از تحصیل مشروعیت از خلیفه بغداد، مبارزات سیاسی را بر ضد سلجوقیان آغاز کرد و با تشویق و تحریک قراختائیان، در حاکمیت و اقتدار حکومت سلجوقی شکافی عمیق ایجاد نمود، به طوری که مرو، دارالملک سلطان سنجر را تحت حاکمیت خود درآورد. بعد از درگذشت اتسز، فرزندش ایل ارسلان، سیاست توسعه‌طلبانه او را دنبال کرد و موفقیت‌هایی نیز در این زمینه به دست آورد. هنگامی که علاءالدین تکش به قدرت رسید، حکومت خوارزمی نزدیک به بیست سال با مدعیان تاج و تخت پادشاهی، همچون سلطان شاه محمود و سلاطین غور و سلجوقی روبه‌رو بود و در طی این ایام با ایجاد اتحاد سیاسی متوازن با دستگاه خلافت عباسی بر آنان غلبه کرد و با موفقیت‌های کسب شده نه تنها دولت خوارزمشاهیان را در مناطق شمالی سیحون تا حوالی طراز توسعه داد، بلکه با نابودی حکومت سلجوقی عراق و الحاق سرزمین‌های آنها به گرگانج، تا مرزهای بغداد، تخت‌گاه عباسیان، پیش رفت.

در این دوره، خوارزم در پرتو قابلیت و کاردانی خوارزمشاه، مرکز مهم اتخاذ تدابیر سیاسی و نظامی بود و در سایه تدابیر او چنان دولتی به وجود آمد که از حیث سیاسی، نظامی و اقتصادی از کلیه امکانات برخوردار شد و دولت‌های هم‌جوار را پشت سر گذاشت. وی آرمان سیاسی حکومت خوارزمشاهی را به جد دنبال کرد و کوشید هم‌چون آل بویه و سلاجقه بزرگ، خلافت عباسی را تحت سلطه و قدرت خویش درآورد. همین امر باعث اصطکاک هرچه بیشتر خوارزمشاهیان و عباسیان شد. خوارزمشاه نظر به سپاه قدرت‌مندی که در اختیار داشت، تا حدودی توانست از نظرگاه حقوق تاریخی - سیاسی، امتیازاتی از خلیفه بغداد تحصیل کند، اما مرگ ناپهنگام او در سال ۵۹۶هـ / ۱۱۹۹م و بروز اختلافات میان مدعیان تاج و تخت پادشاهی وقفه‌ای در روند توسعه دولت خوارزمشاهی ایجاد کرد و در نتیجه، قلمرو ارضی حکومت خوارزمی در معرض یورش و هجوم عوامل نهاد خلافت، نظیر غوریان و قراختائیان، قرار گرفت.

در این میان، سلطان محمد در سایه قوای نظامی و تشکیلات منظم اداری، تمامی مناطق از دست رفته را باز پس گرفت و به مبارزه جدی با دستگاه عباسی که عامل اصلی

تحریک و تحریض حکومت‌های قراختایی و غوری علیه دولت خوارزمشاهی بود، پرداخت وی برای پیش‌برد مقاصد سیاسی حکومتش، به وسیله یکی از علویان دربار خوارزم به عنوان خلیفه جدید مسلمین با فتوایی که از علمای پایتخت گرفته بود، نام خلیفه بغداد را در ممالک خوارزمی از خطبه حذف و برای نابودی او روانه بغداد شد، اما در اثناء پیش‌روی، بر اثر بلایای طبیعی، اکثر نیروهای خود را از دست داد و مجبور به بازگشت گردید. خوارزمشاه مصمم بود با فراهم ساختن نیرو و تجهیزات نظامی، دوباره به بغداد لشکرکشی کند که البته به علت تحریکات و سیاست توطئه‌آمیز الناصر در برانگیختن مغولان علیه دولت خوارزمشاهیان، برای رهایی از این خطر عظیم نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد، با این کار، الناصر از خطر حکومت خوارزمی رهایی یافت، ولی سرانجام با سیاست مرگ‌بار خود در چند دهه بعد، باعث فروپاشی نهاد خلافت عباسی، برای همیشه در عالم اسلام گردید.

پی‌نوشت‌ها

1. از این قبیل اسامی مرکب «انوش» و «تکین» که اولی به معنای جاوید و پایدار و دومی به معنی غلام و بنده است، در میان ترکان تیانشان (ترکستان شرقی) رایج بوده است: محمود کاشغری، *دیوان لغات الترك*، ترجمه و تنظیم دکتر محمود دبیر سیاقی (تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵) ص ۵۰۲ - ۵۰۳؛
Zekivelidi; *Khorezmian Glossary of the Maqaddimat Al-Adab*, (Istanbul, universitisi Edebiyat fakultesi yayin Iarin, 1957) p. 36.
2. بلکباک به معنی فرمان‌روای عاقل و حکیم است: کاشغری، پیشین، ص ۲۹۴ - ۳۷۸ - ۳۷۹؛ در منابع تاریخی به شکل‌های دیگر، مانند «بلکاتکین»، «بیگماتکین»، «بلکابال»، «ایلتنکین» و «میکائیل» نوشته شده است: ابن اثیر، *الکامل*، تحقیق یوسف الدقاق (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸)، ج ۹، ص ۱۰؛ عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشا*، ج ۲، ص ۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، به کوشش کریمی (تهران، اقبال، ۱۳۳۸) ج ۱، ص ۳۳۷؛ اسماعیل ابوالفداء، *المختصر فی اخبار البشر* (مصر، مطبعة حسینیة، بی‌تا)، ج ۲، ص ۲۰۶؛ شمس‌الدین ذهبی، *دول الاسلام*، تحقیق فهیم محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم (مصر، بی‌نا، ۱۹۷۴) ج ۲، ص ۱۲۱؛ عبدالله بیضاوی، *نظام التواریخ*، تصحیح میر حسینی محدث ارموی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲) ص ۲۸.
3. ابن اثیر، *الکامل*، ص ۱۰؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۲؛ احمد قلقشندی، *صبح الاعشی فی صناعه الاتشاء* (قاهره، ناشر، ۱۹۶۰) ج ۵، ص ۴۵۴ - ۴۶۰ - ۴۶۹؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۴۸۶ - ۴۸۷، میرخواند، *روضه الصفیاء*، تصحیح جمشید کیان‌فر (تهران، اساطیر، ۱۳۸۰) ج ۷، ص ۳۲۷۹.

4. عظاملک جوینی، پیشین، ص ۲، رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۲۳۷؛ ابوسلیمان داود بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب*، به کوشش جعفر شعار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ش) ص ۲۳۴؛ منهاج الدین سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش) ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ محمد شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) نیمه دوم، ص ۱۳۴.
5. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۹؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۲-۳؛ محمد فخر رازی، *جامع العلوم*، به اهتمام سید علی آل داود (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲)، ص ۶۱.
6. طغرلتکین قماروی فرزند «اکنجی بن قیقار» بوده که پدرش حکمران خوارزم بود و در سال ۴۹۰هـ به فرمان برکیارق برای کمک به سپاه امیر داذحبشی بر ضد شورشیان خراسان به مرو رفته بود، اما پیش از رسیدن سپاه اعزامی، برکیارق به دست قودن و یارقطاس کشته شد (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۰)؛ طغرلتکین در غیاب اکنجی به مدت چند ماه حکومت خوارزم را در دست داشت. از آن جا که برکیارق پس از مرگ اکنجی، فرمان روایی خوارزم را در اختیار محمد بن انوشتگین قرار داد، بر ضد محمد خوارزمشاه شورش کرد، اما شکست خورد و گریخت: ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۱۰-۱۱؛ طغرلتکین یکی از ممدوحان عبدالواسع جبلی بوده است، در این باره ر.ک به: عبدالواسع جبلی، *دیوان*، به اهتمام ذبیح الله صفا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷) ص ۱۷۸-۱۸۰.
7. امیرداذحبشی در سال ۴۹۰هـ از سوی برکیارق حکمران خراسان بوده و سنجر تنها بر بخشی از شهرهای خراسان امارت داشت. در نبردی که میان سنجر و حبشی و برکیارق در محلی به نام «نوشبحان» صورت گرفت، سنجر بر آنان پیروز شد و حکمرانی شهرهای خراسان را تحت انقیاد و اطاعت خود درآورد (سال ۴۹۳هـ)، در این باره ر.ک به: فتح بن علی بنداری، *زبدة النصره ونخبة المعصره*، ترجمه حسن خلیلی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶) ص ۳۱۲-۳۱۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۲۷-۲۸؛

8. عبدالرحمان بن جوزی، *المنتظم*، (هند، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۹ - ۱۳۵۷ق) ج ۹، ص ۲۰۵؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.
9. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۰ - ۱۱؛ عظاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲ - ۳؛ فصیح الدین احمد خوافی، *مجمعل فصیحی*، ج ۲، ص ۲۰۸، ۲۲۸؛ بیضاوی، *پیشین*، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ غیاث الدین خواندمیر، *مأثر الملوک*، تصحیح میرهاشم محدث (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲) ص ۱۳۱.
10. ابن اثیر به نقل از *مشارب التجارب بیهقی*، ولادت اتسز را در ماه رجب سال ۴۹۰ هـ نوشته است (ابن اثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۴۰۷).
11. همان، ص ۲۵۳ - ۲۶۴ - ۳۲۰؛ بنداری، *پیشین*، ص ۲۳۸؛ عظاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۳ - ۴؛ میرخواند، *پیشین*، ج ۷، ص ۳۲۸۱.
12. رشیدالدین وطواط، *مجموعه الرسائل*، تحقیق محمد افندی فهمی (مصر، مطبعة المعارف، ۱۳۱۵ق) ج ۱، ص ۱۶ - ۱۷ - ۲۱؛ همو، *عرائس الخواطر*، به اهتمام قاسم تویسرکانی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸) ص ۱۲۶ - ۱۲۸.
13. در برخی منابع چینی از این شهر به شکل «آو - تی - لا - ره» یاد شده که احتمالاً نام قدیم این شهر یا شهری نزدیک آن، فاراب بوده که یاقوت از آن یاد نموده است. این شهر آخرین ولایات اسلام در بخش شمالی سیحون در نزدیک بلاساقون، مرکز حکم‌رانی قراختایان بوده است (شهاب الدین یاقوت حموی، *معجم البلدان*، (بیروت، بی‌نا، ۱۹۸۶) ج ۴، ص ۲۷ - ۲۲۵؛ زکریا قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد* (بیروت، دارالصادق ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م) ص ۶۰۳؛ امیلی برتشنايدر، *ایران و ماوراء النهر*، ترجمه و تحقیق هاشم رجب زاده (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۱) ص ۳۶۶).
14. شبه جزیره متشلاخ از شرق به خوارزم و از غرب به دریای خزر محدود بوده است؛ یاقوت، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۱۵؛ و بنابر *مجموعه منشآت*، امیر جمال الدین از طرف سلطان سنجر، حکمرانی آن خطه را همراه با شحنگی دهستان و شهرستان به عهده داشته است؛ متعجب جوینی، *عتبة الکتبه*، به اهتمام قزوینی و اقبال (تهران، شرکت سهامی چاپ،

۱۳۲۸ش) ص ۸۴ - ۸۵

15. رشیدالدین وطواط، عرائس الخواطر، پیشین، ج ۱، ص ۱۶ - ۱۷؛ شبانکاره‌ای، پیشین، ص ۱۳۴.

16. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۰، ۳۰۹؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵؛ فتوحات و پیروزی‌های اتسز در میان اهالی خوارزم با واکنش بسیار مثبت روبه‌رو شد به طوری که به مناسبت پیروزی‌های او، اشعاری در ستایش از وی سرودند (یاقوت، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۵) و حتی در میان علما و دانشمندان خوارزمی اهمیت به‌سزایی یافت، چنان که ابوعبدالله محمد بن علی خوارزمی کتابی تحت عنوان *فتح متفلساغ* تألیف نمود (صلاح الدین خلیل صفدی، *السوافی بالوقیات*، ج ۴، باعتناء دید رینگ، دارالنشر فرانزشتاینر بقیسبادن، ۱۹۵۹م، ص ۱۸۵-۱۸۶).

17. قراختایان از نظر نژادی مردمی مغول تبار بودند و جایگاه اصلی آنها در شمال چین و زبانشان مغولی آمیخته به تنگوزی بوده است. در حدود سال‌های ۵۱۸ - ۵۱۲هـ فرمان‌روای قراختایان به نام «توشی طایفو» ولایات قرقیز، اویغور و ترکستان، طراز، بیش بالیغ و بلاساقون را متصرف شد و دولت قدرتمندی تشکیل داده. با آن که در منابع تاریخی به نژاد مغولی آن‌ها تصریح شده، ولی عباس اقبال به اشتباه آنها را ترک نژاد به‌شمار آورده است: جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶؛ رشیدالدین فضل‌الله، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۳۱۴؛ همو، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *تاریخ چین*، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹)، ص ۸۱ - ۱۴۷؛ بناکتی، پیشین، ص ۱۴۰؛ رنه گروسه، *امپراتوری صحرائنوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش) ص ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۳۰۹؛ برتشنايدر، پیشین، ص ۲۳۴؛ عباس اقبال، *تاریخ مفصل ایران* (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۲ق) ج ۱، ص ۸، ۱۰؛ همو، *سه سند تاریخی، اسناد تاریخی دیوان خوارزمشاهیان*، ارمغان، ش ۲، س ۱۹ (تیرماه ۱۳۱۷ش) ص ۷۷-۷۸؛ Spuler, GURKHAN. EI2, Vol. II, P. 1143

18. قریه‌ای از توابع سمرقند (ابوسعبد سماعنی، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی

- (بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) ج ۴، ص ۵۲۵؛ یاقوت، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۵.
19. بنداری، پیشین، ص ۳۳۶؛ محمد راوندی، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۱۷۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۲۳؛ ابی الفداء، پیشین، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶.
20. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ ابن کثیر، *البدایة والنهاية*، تحقیق محمد عبدالعزیز النجار (قاہرہ، دارالغزل عربی، ۱۴۱۲ھ / ۱۹۹۱م) ج ۶، ص ۷۲۸.
21. عطاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰.
22. نجیب بکران، *جهان نامه*، ص ۷۲؛ راوندی، پیشین، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۲؛ مجهول المؤلف، *مجملة التواريخ والقصص*، تصحیح ملک الشعراى بهار (تهران، بی نا، ۱۳۱۸ش) (بخش الحاقی) ص ۵۲۶؛ سمعانی، پیشین، ۱۶۲/۵، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ ذهبی، *دول الاسلام*، ج ۲، ص ۷۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۳۸۷ - ۳۸۵.
23. سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۶۷؛ یاقوت، پیشین، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن اثیر، *اللباب*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ۲۰۰۰م)، ج ۱، ص ۱۸.
24. عطاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.
25. وطواط، *مجموعه الرسائل*، ج ۱، ص ۱۶ - ۱۷ - ۲۱.
26. همو، *عرائس الخواطر*، ص ۱۸ - ۱۹، ۲۱ - ۲۵، ۲۷ - ۲۸، ۱۹۹.
27. همان، ص ۱۲۳؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۴۰۷.
28. عطاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴؛ بیضاوی، پیشین، ص ۱۲۹.
29. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۴۶۲، ۴۷۶.
30. صدرالدین حسینی، *اخبار الدولة السلجوقیه*، به اهتمام محمد اقبال (لاهور، بی نا، ۱۳۵۲ق/ ۱۹۳۳م) ص ۱۶۲ - ۱۶۳.
31. همان، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.
32. ابن العبری، *تاریخ مختصر الدول*، (بیروت، مطبعه الكاثولیکیه - لآبانه الیسعین، ۱۹۵۱م) ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، پیشین، ج ۹، ص ۴۷۳ و ج ۱۰، ص ۳۷؛ ذهبی، *دول الاسلام*،

- ج ۲، ص ۸۱
33. تکش از نام‌های مردان و به معنای پایان و غایت و مرز حد هر چیزی است. (کاشغری، پیشین، ص ۴۹۷)؛ درباره شکل و تلفظ صحیح این اسم ر.ک به: رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، (تهران، البرز، ۱۳۷۳ش) *تعلیقات موسوی*، ج ۳، ص ۲۱۲۳ - ۲۱۲۴.
34. این نام در متون تاریخی به صورت «فوما» و «قوما» و «فرما» ضبط شده است (ابن العبری، پیشین، ص ۳۷۵؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۹؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷).
35. محمد بن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، (خاور، بی‌نا، ۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۱۱۴، ج ۲، ص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸؛ صفدی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۲.
36. منظور، سپاه قراختایی به فرماندهی «فوما» همسر دختر گورخان و قوای غوری و سلطان شاه محمود است (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۹).
37. همان، ج ۱۰، ص ۳۹ - ۴۰؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹ - ۲۰؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۴.
38. محمد بغدادی، *التوسل الی الترسل*، تصحیح احمد بهمنیار (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵ش) ص ۱۴ - ۱۵ - ۳۲.
39. همان، ص ۳۸ - ۴۲ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۱۵۹.
40. همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۰.
41. طراز یا تلاس شهری در ترکستان شرقی در مرز چین نزدیک فرغانه و طرار (سمعانی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵؛ یاقوت، پیشین، ج ۴، ص ۲۷؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۳، ص ۲۰۴۲).
42. بغدادی، پیشین، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.
43. فخر رازی، پیشین، ص ۶۲.
44. بغدادی، پیشین، ص ۱۲۵ - ۱۳۱.
45. ابن اسفندیار، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۲۳۲.

46. بغدادی، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۳-۱۵۶-۱۶۵-۱۶۸-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۸-۲۰۱.
47. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۲.
48. همان، ج ۱۰، ص ۱۶۳-۱۶۴-۱۷۸-۲۳۲.
49. راوندی، پیشین، ص ۳۷۱-۳۷۳؛ ناصح جرفاذقانی، *ترجمہ تاریخ یمینی*، بہ اہتمام دکتہ شعار (تہران، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، ۲۵۳۷ش) ص ۴۲۳-۴۲۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۲-۲۳۳.
50. راوندی، پیشین، ص ۳۷۵؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۳.
51. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲-۳۳؛ ابن طقطقی، *الفخری*، (بیروت، بی نا، بی تا) ص ۳۲۴؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱.
52. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ راوندی، پیشین، ص ۳۷۶.
53. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ جرفاذقانی، پیشین، ص ۴۲۹؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۷.
54. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۳۹.
55. راوندی، پیشین، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۴۴-۲۳۶؛ ابوشامہ، *تراجم الرجال القرنین*، ج ۲، ص ۱۷؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۳۲۴؛ خوفی، پیشین، ج ۲، ص ۵۹۰.
56. راوندی، پیشین، ص ۳۸۲.
57. همان، ص ۳۸۵.
58. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۵۲؛ ذہبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۳.
59. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۵۲.
60. همان، ج ۶، ص ۹۱۱.
61. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۲-۲۵۳.
62. ابراہیم المؤید باللہ، *طبقات الزیدیۃ الکبریٰ*، تحقیق عبدالسلام بن عباسی الوجیہ (اردن، مؤسسہ امام زید، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م) ج ۱، ص ۵۹۶-۵۹۷-۶۰۸-۶۰۹.

63. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ عظاملک جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳.
64. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.
65. راوندی، پیشین، ص ۳۹۹.
66. قلعه قاهره در دو فرسنگی قزوین واقع بوده است (قزوینی، پیشین، ص ۲۹۲).
67. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳-۴۴؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۶۳.
68. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵.
69. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ سبکی، *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطنحی و محمد الحلو، (قاهره، مطبعه عیسی البابی، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۴م) ج ۷، ص ۲۹۶ - ۲۹۷؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۲ - ۵۲۳.
70. ابن اثیر، *الکامل*، ص ۲۶۳؛ رشیدالدین، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۲ - ۴۰۳.
71. ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۲؛ *تاریخ و صاف*، و صاف الحضرة، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تهران، ۱۳۳۸، بی‌نا) ج ۴، ص ۵۸۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱، ص ۲۶۳ - ۲۶۶؛ ابن العبری، پیشین، ص ۳۹۲.
72. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۶۶.
73. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷؛ عوفی، *تذکره لباب الالباب*، به اهتمام ادوارد براون (تهران، انتشارات فخر رازی، ۱۳۶۱) ج ۱، ص ۴۳.
74. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۵۹ - ۴۰۱ - ۳۶۰.
75. قراسو به معنای آب سیاه از نهرهای غربی آمودریا بوده است (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۶).
76. ناحیه‌ای بین بلخ و مرو (یاقوت، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰).
77. یعنی اسلحه خانه و قورخانه (جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸ حاشیه ش ۴).
78. ابن اسفندیار، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۰ - ۱۷۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ شهاب الدین نسوی، *سیرت جلال الدین میکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی (تهران، علمی و

- فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴ - ۵۷؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.
79. به گفته ابن اثیر، غیر از نقش طایفه مزبور، اسماعیلیه نیز در قتل شهاب الدین سهیم بودند؛ افزون بر این، همین مورخ به نقل از برخی منابع محلی می‌نویسد که امام فخر رازی به تحریک سلطان محمد خوارزمشاه، سلطان غوری را به قتل رساند. جوزجانی با صراحت اسماعیلیه را مسئول اصلی قتل شهاب الدین غوری می‌داند (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۰۴).
80. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۸؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۶۱-۶۲.
81. جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۰۸؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۶۲-۶۴.
82. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴.
83. همان، ج ۱۰، ص ۳۲۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴؛ تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، *تاریخ و صاف*، ج ۴، ص ۲۸۲؛ میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۳۳۲۲ - ۳۳۲۳.
84. *تاریخ بخارا*، (بی‌جا. چاپ سعادت، ۱۳۱۷)، ص ۳۱؛ عوفی، *تذکره لباب الالباب*، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۵؛ نسوی، پیشین، ص ۳۳؛ ابی الفداء، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۹.
85. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۶۶ - ۸۳ - ۸۴.
86. همان، ص ۶۶ - ۶۷؛ جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۵.
87. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۳۵ - ۳۳۷؛ جوزجانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۱-۷۲.
88. ایلامش از توابعه فرغانه در شمال «اندکان» بوده است (سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۷؛ یاقوت، پیشین، ج ۵، ص ۸).
89. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۳۸.
90. اوزگند آخرین سرحدات اسلامی از توابعه فرغانه در آن سوی سیحون بوده است؛ (یاقوت، پیشین، ص ۸).
91. آغناق یا یغناق شهری از نواحی ترکستان از اعمال بناکت (همان، ج ۱، ص ۲۱۸).
92. ابن اثیر، *الکامل*؛ بناکتی، پیشین، ص ۲۳۹؛ میرخواند، پیشین، ج ۷، ص ۳۳۲۵ - ۳۳۲۶.

93. منظور امام فخر رازی است ر.ک به: منذری، *التکمله لوفیات النقلة*، باعتناء بشار عواد معروف (بغداد، بی نا، ۱۳۱۹هـ / ۱۹۶۹م) ج ۳، ص ۳۰۱؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، تحقیق محمد عبدالرحمان مرعشی (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م) ج ۲، ص ۲۴۹؛ سبکی، *پیشین*، ج ۸، ص ۸۱؛ صفدی، *پیشین*، ج ۴، ص ۲۴۸.
94. مجد الدین ابوعلی یحیی بن الربیع فقیه شافعی و مدرس نظامیه بغداد بوده است (ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۰، ص ۲۸۰).
95. جوزجانی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۲، ص ۳۰۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۸۰ - ۳۰۸.
96. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۸؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۸۶ - ۱۲۰؛ ابن فوطی، *مجمع الالقاب*، تحقیق محمدکاظم امام (تهران، مؤسسه وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶هـ) ج ۳، ص ۴۸ - ۴۹.
97. نسوی، *پیشین*، ص ۴۲؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۹۸.
98. نسوی، *پیشین*، ص ۳۸؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۶۶.
99. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۰، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۵۴ - ۵۶ - ۸۶ - ۱۲۰.
100. رشیدالدین، *پیشین*، بخش اسماعیلیه، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ عبدالله کاشانی، *زبدة التواریخ*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (تبریز، بی نا، ۱۳۴۲) ص ۲۱۴ - ۲۱۶؛ حافظ ابرو، *مجمع التواریخ السلطانیه*، به کوشش محمد مدرس زنجانی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴) ص ۲۶۵.
101. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۵۷؛ نسوی، *پیشین*، ص ۲۰.
102. نسوی، *پیشین*، ص ۲۱-۲۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۱.
103. جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۵۶ - ۳۵۷.
104. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۱ - ۴۰۷؛ نسوی، *پیشین*، ص ۵ - ۶ - ۱۹ - ۲۰.
105. جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۹۶ - ۹۷ - ۱۲۱ - ۱۲۲؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۷۰؛ شمس الدین ذهبی، *تاریخ الاسلام* (۶۱۰-۶۰۱هـ) تحقیق محمد عبدالسلام تدمری (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۶۴م) ص ۲۱۷ - ۲۱۸؛ ابی العباس احمد ابن ابی

- اصیبه، *عیون الانباء*، تحقیق نزار رضا (بیروت، بی نا، بی تا) ص ۴۶۶.
106. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۲۷۲-۲۷۳.
107. نسوی، پیشین، ص ۱۹-۲۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۱-۴۰۷؛ جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶.
108. ابن اثیر، *الکامل*، ص ۱۰.
109. نسوی، پیشین، ص ۲۰-۲۱.
110. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۵.
111. نسوی، پیشین، ص ۳۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۲.
112. عوفی و نسوی می نویسد سلطان محمد هنگام بازگشت به خراسان از کار خود پشیمان گشت و کوشید مناسبات سیاسی خود را با خلیفه بغداد بهبود بخشد (عوفی، *جوامع الحکایات*، تصحیح مظاهر مصفا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰) ص ۱۶۹؛ نسوی، پیشین، ص ۳۲)؛ در حالی که به گفته ابن اثیر، سلطان محمد نه تنها پس از بازگشت پشیمان نگشت بلکه در پی فرصتی مناسب برای ادامه مبارزه با الناصر بود (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۷۲).
113. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۵۳؛ ابوشامه، *تراجم رجال القرنین السادس و السابع*، (بیروت، دارالحیل، المطبعة الثانیه، ۱۹۷۴م)، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۷۲؛ ابی الفداء، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ سبکی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ صفدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.
114. درباره شکل صحیح و ضبط درست نام چنگیزخان رک به: رشیدالدین، *جامع التواریخ*، *تعلیقات موسوی*، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۱۹.
115. عمده ترین علل هجوم مغولان به ممالک خوارزمشاهی را می توان چنین برشمرد: الف) تمایل مغولان برای سلطه بر سرزمین های آباد و ثروتمند خوارزم، ماوراءالنهر و ایران که از موقعیت خاص سیاسی، جغرافیایی و تجاری برخوردار بودند (و.و بارتولد، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶) ج ۲، ص ۸۳۵؛ ب) تحریم سیاسی

و اقتصادی مغولان از طریق بستن راه‌های اصلی و گذرگاه‌های تجاری و کنترل آنها از طرف خوارزمشاه که شاهرگ حیاتی آنها را در معرض خطر جدی قرار می‌داد (ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۰۱ - ۴۰۲؛ سبکی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۳۱؛ (مورس پرشرون، چنگیزخان، ترجمه علی اقبالی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹) ص ۱۸۳؛ یواخیم بارکهاوزن، *امپراتوری زرد چنگیزخان*، ترجمه اردشیر نیکاپور (تهران، زوار، ۱۳۴۹) ص ۱۰۸؛ برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۲۵ - ۲۶)؛ ج) هم‌جوار شدن حوزه فرمان‌روایی چنگیزخان با ممالک خوارزمشاهی که دیر یا زود باعث اصطکاک دو قدرت فرمان‌روای بلاد شرقی که هدفشان توسعه ارضی و جهانگشایی بوده، می‌شد و تصادم میان دو نیرو را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت (ابن اثیر، *الکامل*، *پیشین*، ج ۱۰، ص ۳۹۹؛ ابن العبری، ص ۳۹۸-۳۹۹).

116. برخی مورخان جدید بدون هیچ گونه سند و دلیل نقش خلیفه بغداد در برانگیختن مغولان بر ضد سلطان محمد خوارزمشاه را متغی می‌دانند (با سورت، «*تاریخ سیاسی و دودمانی ایران*»، *تاریخ ایران کیمبریج*، گردآورنده جی آ، بویل، ترجمه انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش) ج ۵، ص ۱۹۹؛ بارتولد، *ترکستان‌نامه*، *پیشین*، ج ۲، ص ۸۳۴ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳؛ همو، *خلیفه و سلطان*، ص ۴۴؛ کاهن، «*اوضاع ترکان در فاصله برافتادن سلجوقیان و برآمدن مغولان*»، *سلجوقیان*، ص ۲۲۸ - ۲۲۹)؛ بر خلاف نظر آنان، مورخان چون ابن اثیر، ابوشامه و ابن کثیر نوشته‌اند که الناصر عباسی با تحریک و فراخوانی مغولان علیه ممالک خوارزمشاهی، می‌خواست از لشکرکشی محمد خوارزمشاه به بغداد جلوگیری کند. رک به: ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۵۳؛ ابوشامه، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، *پیشین*، ج ۷، ص ۷۲؛ ابی‌القداء، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۳۶.

117. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۰۹.

118. نسوی، *پیشین*، ص ۷۰؛ جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۷؛ ذهبی، *دول الاسلام*،

پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲؛ رشیدالدین، *پیشین*، ج ۱، ص ۵۰۹ - ۵۱۰.

119. نسوی، *پیشین*، ص ۳۷ - ۳۸ - ۵۹.

120. همان، ص ۶۷ - ۶۸، ۶۹؛ درباره تلاش‌ها و مبارزات یازده ساله سلطان جلال الدین در مقابل مغولان ر.ک به: دبیر سیاقی، *سلطان جلال الدین خوارزمشاه*، ص ۷۷ - ۸۲ - ۱۳۷ - ۱۴۲ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۹ - ۱۹۲؛ ساندرز، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶هـ)، ص ۶۵ - ۲۱۴ - ۲۲۰.
121. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۳۶ - ۴۳۷.
122. همان، ص ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۶۳.
123. همان، ص ۴۳۶.
124. همان، ص ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۷۶.
125. همان، ص ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۷۶.
126. همان، ص ۴۴۴ - ۴۴۵.
127. همان، ص ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۷ - ۴۹۰.
128. نسوی، *پیشین*، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.
129. همان، ص ۲۰۱ - ۲۰۴.
130. حسین کاشفی، *فتوت نامه سلطانی*، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۷۲ (مقدمه و پرستار).
131. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۹۰؛ نسوی، *پیشین*، ص ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶ - ۲۲۷.
132. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۴۹۰ - ۴۹۱، ۴۹۵.

منابع

- ابن ابی اصیبعه، ابی العباس احمد، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، تحقیق نزار رضا (بیروت، بی نا، بی تا).
- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق یوسف الدقاق، الطبعة الثالثة (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م).

- _____، اللباب (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ۲۰۰۰م).
- ابن اسفندیار، محمد، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم (تهران، انتشارات خاور، ۱۳۶۶ش).
- ابن بکران، محمد، *جهان نامه*، به اهتمام محمد امین ریاحی (تهران، انتشارات تابان، ۱۳۴۲ش).
- ابن جوزی، عبدالرحمان، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم* (هند، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۹ - ۱۳۵۷هـ).
- ابن خلکان، شمس الدین، *وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان*، تحقیق محمد عبدالرحمان مرعشی (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م).
- ابن طقطقی، محمد، *الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة* (بیروت، بی نا، بی تا).
- ابن عبری، غریغوریوس، *مختصر تاریخ الدول* (بیروت - لبنان، مطبعة الكاثولیکیه لآبانه الیسعیین فی بیروت، ۱۹۵۸م).
- ابن فوطی، عبدالرزاق، *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمدکاظم امام (تهران، مؤسسه وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶هـ).
- ابن کثیر، اسماعیل، *البدایة والنهایة*، تحقیق محمد عبدالعزیز النجار (قاهره، دارالغذ لعربی، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م).
- ابوالفداء، اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر* (مصر، مطبعة حسینیة، بی تا).
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ دوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش).
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مفصل ایران*، (تهران، بی نا، ۱۳۱۲ش).
- امین رازی، احمد، *هفت اقلیم*، تصحیح جواد فاضل (بی جا، طبع علی اکبر علمی و ادیب، بی تا).
- انوری، محمدحسن، *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*، چاپ دوم (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۳۷ش).
- بارتولد، و.و، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم (تهران، انتشارات آگاه،

۱۳۶۶ش).

- _____، *خليفة و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ش).
- بارکهاوزن، یواخیم، *امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش*، ترجمه اردشیر نیکپور (تهران، زوار، ۱۳۴۹ش).
- باسورث، ک. ا. *تاریخ سیاسی و دودمانی ایران، تاریخ ایران کیمبریج*، چاپ دوم، گردآورنده جی آ، بویل، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش).
- برتشنايدر، امیلی، *ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های مغولی و چینی*، ترجمه و تحقیق هاشم رجب‌زاده، (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۱ش).
- بغدادی، محمد، *التوسل الی الترسل*، تصحیح احمد بهمنیار (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵ش).
- بکران، نجیب، *جهان‌نامه*، به اهتمام محمد امین ریاحی، (تهران، انتشارات تابان، ۱۳۴۲ش).
- بناکتی، ابوسلیمان داود، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب*، به کوشش جعفر شعار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ش).
- بنداری، فتح بن علی، *زبده النصره ونخبه العصر*، ترجمه حسن خلیلی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶ش).
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول* (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷) ج ۱.
- بیضاوی، عبدالله، *نظام التواریخ*، تصحیح میر حسینی محدث ارموی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲ش).
- پرشرون، موریس، *چنگیزخان*، ترجمه علی اقبالی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹ش).
- جلی، عبدالواسع، *دیوان*، به اهتمام ذبیح الله صفا (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش).
- جرفاذقانی، ناصح، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام دکتر شعار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷ش).
- جوزجانی، منهاج الدین سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالرحی حبیبی (تهران، دنیای

کتاب، ۱۳۶۳ش).

- جوبینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم (تهران، بامداد، ۱۳۶۷ش).

- جوبینی، منتجب، *عقبه الکتبه*، به اهتمام قزوینی و اقبال (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸ش).

- حافظ ابرو، *مجمع التواریخ السلطانیه*، به کوشش محمد مدرس زنجانی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ش).

- حسینی، صدر الدین، *اخبار الدوله السلجوقیه*، به اهتمام محمد اقبال (لاهور، بی نا، ۱۳۵۲هـ / ۱۹۳۳م).

- خواندمیر، غیاث الدین، *مآثر الملوک*، تصحیح میر هاشم محدث (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲ش).

- ذهبی، شمس الدین محمد، *دول الاسلام*، تحقیق فهیم محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم (مصر، هیئته المصریه، ۱۹۷۴م).

- _____، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری (بیروت - لبنان، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م).

- راوندی، محمد، *راحة الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش).

- سبکی، ابی نصر عمر، *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود محمد الطناحی و محمد الحلو (قاهره، مطبعه عیسی البابی، ۱۳۸۳هـ / ۱۹۶۴م).

- سمعانی، ابی سعد محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی (بیروت - لبنان، دار الجنان، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م).

- شبانکاره‌ای، محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش).

- صفدی، صلاح الدین خلیل، *الواقعی بالوفیات*، ج ۲ باعتماد دیدرینغ دارالنشر فرانزشتاینر بقیسبادن، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م؛ ج ۴ باعتماد دیدرینغ، ۱۹۵۹م؛ ج ۸ باعتماد محمد یوسف

- نجم، دیدرینغ، دارالنشر، فرانزشتایر بقیسبادن، ۱۳۹۱هـ / ۱۹۷۱م).
- عوفی، محمد، *تذکره لباب الالباب*، به اهتمام ادوارد براون (تهران، انتشارات فخر رازی، ۱۳۶۱ش).
- _____، *جوامع الحکایات ولوامع الروایات*، تصحیح مظاهر مصفا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ش).
- فخر رازی، محمد، *جامع العلوم*، به اهتمام سید علی آل داود (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲ش).
- قزوینی، زکریا، *آثار البلاد و اخبار العباد* (بیروت، ۱۳۸۰هـ / ۱۹۶۰م).
- قلقشندی، احمد، *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء* (قاهره، ۱۳۴۲ش / ۱۹۶۰م).
- کاشانی، عبدالله، *زبدۃ التواریخ*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۳ش).
- کاشغری، محمود، *دیوان لغات الترك*، ترجمه و تنظیم الفبایی دکتر محمود دبیر سیاقی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش).
- کاهن، کلود، *اوضاع ترکان در فاصله برافتادن سلجوقیان و برآمدن مغولان*، سلجوقیان، ویراستار باسورث و دیگران، ترجمه یعقوب آژند (تهران، مولی، ۱۳۸۰ش).
- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش).
- مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ والقصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۸ش).
- محمد خوافی، احمد، *مجمل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ (مشهد، بی‌نا، ۱۳۲۹ش).
- مستوفی، حمد الله، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).
- مقدسی، ابوشامه، *تراجم رجال القرنین السادس والسابع*، تصحیح محمد زاهد الکوثری، الطبعة الثانیة (بیروت، دارالحیل، ۱۹۷۴م).
- منذری، محمد، *التکملة لوفیات النقلة*، باعتماد بشار عواد معروف (بغداد، بی‌نا، ۱۳۱۹هـ / ۱۹۶۹م).

- المؤید بالله، ابراهیم، طبقات الزیديه الكبرى، تحقیق عبدالسلام بن عباسی الوجیه (اردن، مؤسسه امام زید، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۱م).
- میرخواند، محمد، روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، تصحیح جمشید کیانفر (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش).
- وطواط، رشیدالدین، عرائس الخواط و اباکار الافکار، به اهتمام قاسم تویسرکانی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش).
- _____، مجموعه الرسائل، تحقیق محمد افندی فهمی (مصر، مطبعه المعارف، ۱۳۱۵هـ).
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی (تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ش).
- _____، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی (تهران، اقبال، ۱۳۳۸ش).
- یاقوت حموی، شهاب الدین، معجم البلدان (بیروت - لبنان، ۱۹۸۶م).
- CAHEN. Cl. BARKYARUK, EL2, vol. I.
- Spuler B, Gurkhan, EI2, vol. II.
- Togan. Zekivelidi, kharazmian glossary of the mugaddimat Aladab (Istanbul universitisi Edebiyat fakultesi yayin larindan) ist, 1957.